

تحلیل زبانی دلالت امر و تطبیق آن بر «فقه حکومتی» و «فلسفه سیاسی»

مصطفی جعفرپیشه‌فرد

استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه
مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم

چکیده:

بر اساس مباحث تحلیل زبانی، میان دلالت ماده و صیغه امر، تفاوت‌هایی وجود دارد. ماده امر در مرحله دلالت تصویری ظهور در الزام دارد و در مرحله دلالت تصدیقی، چنانچه شنونده به حقّ آمریت گوینده معترف باشد، امر و الزام گوینده، شنونده را وادار به تبعیت می‌کند و از این طریق دلالت بر وجوب امر آشکار می‌گردد. اما صیغه امر در زبان‌های گوناگون، قالبی است برای بیان خواسته گوینده، اعم از اینکه درخواست کننده مقامی برتر، هم‌تراز و یا پایین‌تر از وی داشته باشد. خواسته گوینده در صورت اول، «فرمان و دستور»، در صورت دوم «درخواست و التماس» و در صورت سوم «دعا و نیاز» است. بر این اساس در مرحله دلالت تصویری صیغه امر دلالت بر وجوب و الزام ندارد ولی در مرحله دلالت تصدیقی اگر ثابت شود که صیغه امر توسط مقام عالی متوجه فرد زیردست و دانی شده و شنونده نیز معترف به آن است، دلالت بر الزام و لزوم تبعیت دارد. نتایج تحلیلی فوق، قابل تطبیق بر الزامات سیاسی نظام‌های حکومتی می‌باشد؛ بدین بیان که: تنها در صورتی اوامر و الزامات حاکمیت سیاسی لزوم تبعیت بر جامعه دارد که جامعه به مشروعیت سیاسی حاکمیت ایمان داشته و به آن معترف باشد و در این صورت بر اساس دلالت تصویری ماده امر و دلالت تصدیقی صیغه امر، اوامر و الزامات سیاسی، التزام نسبت به آنها و امثال آنها لازم است. همچنین گاهی الزام در قالب کنایه، اشاره و جملات خبری ابراز می‌شود، که در صورت دارا بودن شرایط فوق، وجوب اطاعت دارد.

واژگان کلیدی: دلالت امر، ماده امر، صیغه امر، تحلیل زبانی، فقه حکومتی، فلسفه سیاسی.

مقدمه:

اصول فقه به مثابه منطق استنباط در جمیع علوم اسلامی متکی به متن و نص به طور عمومی است و بالاخص نیز متکفل توضیح و تبیین اصول و قواعدی است که در مسیر استنباط احکام شرعی مورد استفاده فقیه قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر این دانش بر اساس تحلیل زبانی محاورات عرفی و گفتگوهای عقلایی استوار است، امری که در دوره‌های اخیر عده‌ای از فیلسوفان را به فلسفه تحلیل زبانی کشانده است در حالی که در میان فرهیختگان مسلمان، این رویکرد در دانش اصول فقه سابقه‌ای فراتر از هزار سال دارد.

یکی از قواعد و اصول تحلیلی دانش اصول فقه که از این سابقه دیرینه و جایگاه مهم برخوردار است، اصل «دلالت امر بر وجوب» می‌باشد. مقاله پیش‌رو در اولاً متکفل بررسی و تحلیل زبانی این اصل بر اساس آراء و انظار اصولیان گذشته و حال و در نهایت تبیین دیدگاه مختار است، و ثانیاً تطبیق و تأثیر این اصل بر یکی از مهمترین دانش‌های مهم روز یعنی دانش و فلسفه سیاسی را نصب العین خویش قرار داده و مسأله مشروعیت سیاسی را که مهمترین مسأله دانش سیاست و فلسفه سیاسی است، از نگاه اصول‌فقهی مورد تحلیل زبانی و ارزیابی عقلایی قرار می‌دهد.

تحلیل زبانی
دلالت امر و تطبیق
آن بر فقه حکومتی

۱) تحلیل دلالت ماده امر

۱.۱. تحلیل مفاد ماده امر در لغت

ماده امر همراه با مشتقات آن از واژه‌های پرکاربرد است که در معانی مختلفی همچون طلب، شیء، فعل، غرض و حادثه، تعجب و مانند آن به کار رفته است (خراسانی، ۱۴۲۲: ۸۱). در این میان پرسش این است که کاربرد «امر» در این معانی مختلف از باب اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی و یا از باب حقیقت و مجاز؟ دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. اما آنچه جملگی اصولیون بر آن اتفاق نظر دارند این است که «طلب» از معانی حقیقی واژه امر است؛ به عنوان نمونه آخوند خراسانی معتقد است: «ولایبعد دعوی کونه حقیقه فی الطلب فی الجملة و الشیء» (همان: ۸۲). از دیدگاه آخوند کلمه امر مشترک لفظی برای دو معنی است: یکی به معنای طلب خاص و ویژه‌ای که با قیودی همراه است، مثل اینکه طلبی باشد که از مقام مافوق خطاب به افراد تحت فرمان صادر شده باشد، و دیگری هم به معنای شیء (چیز). «اوامر» جمع امر به معنای طلب، و «امور» جمع امر به معنای شیء است.

۱.۲. کاربرد «امر» در اصطلاح اصول

در مسائل مختلفی از علم اصول کلمه «امر» مورد بحث است؛ مانند: الامر بالشئ یقتضی النهی عن ضده، الامر حقیقه فی الوجوب، الامر یدل علی المره او التکرار، الامر یدل علی الفور او التراخی و مانند آن. در تمامی این مسائل منظور از «امر» همان امر به معنای فرمان و دستور است و معنای دیگر مورد نظر نیست. البته منظور از «امر» در مسائل اصولی فوق، تنها ماده امر نبوده، شامل صیغه امر نیز می‌شود. علم اصول تلاش می‌کند مفاد و دلالت ماده یا صیغه امری را که در خطابات شرعی به کار رفته است، تعیین و تحدید نماید تا مجتهد بر اساس آن حکم شرعی مسأله را استنباط کند.

گفتنی است در بعضی موارد امر از خطاب لفظی استفاده نمی‌شود، بلکه از سایر دلالات مثل سیره معصوم و عمل یا تقریر او و سایر اشارات می‌توان آن را کشف نمود و این موارد نیز محل بحث اصولی می‌باشد.

۱.۳. مفاد و دلالت ماده «امر» به معنای فرمان

یکی از پرسش‌های اصلی در اصول این است که ماده «امر» در مواردی که به معنی فرمان و طلب به کار می‌رود، آیا این فرمان و دستور دلالت بر وجوب می‌کند یا دلالت بر اعم از وجوب و استحباب؟ و در صورت پذیرش دلالت آن بر وجوب، آیا این دلالت مربوط به وضع لغوی این واژه است و اینکه واضع لغت، کلمه «امر» را بر معنای دستورات واجب خود وضع کرده و قرار داده است؟ یا اینکه وجوب را از قرائن دیگر و با عنایت به شرایط خطاب و گوینده فرمان و شنونده آن می‌توان تشخیص داد؟^۱

در این باره چند دیدگاه وجود دارد. از نگاه مشهور اصولیان، اولاً امر دلالت بر وجوب دارد و ثانیاً این دلالت وضعی است و به عبارت دیگر «امر» حقیقت در وجوب است.

این گروه به انساب و تبادل و همچنین به برخی از آیات قرآنی مثل: «فَلْيَحْذَرُوا الَّذِينَ يَخَالَفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (النور/۶۳) استدلال کرده‌اند. چراکه طبق این آیه از مخالفت امر الهی لازم است بر حذر بود و پرهیز کرد. همچنین استدلال شده است به برخی از روایات مثل: روایت منقول از رسول گرامی اسلام (ص): «لولا ان اشقّ علی امتی لامرتهم بالسواک» با اینکه پیامبر (ص) سفارش به مسواک زدن کرده بودند، پس منظور از امر به آن همان وجوب است (حر عاملی، ۱۱۰۴، ۲: ۱۷).

۱. روشن است که پاسخ این پرسش، تأثیری بنیادین در حوزه استنباط احکام دارد؛ چه اینکه در صورت اثبات دلالت امر بر وجوب، فقیه به مجرد مواجهه با ماده امر در هر خطاب شرعی (آیه و روایت) و نبود قرینه بر خلاف می‌تواند حکم به وجوب نماید.

استدلال سوم مشهور اصولیان بر مدّعی‌ای خویش صحّت احتجاج مولا بر عبد و توییخ و مجازات اوست، هنگامی که عبد از اوامر مولای خویش تخلف کرده و آنها را عصیان نموده است. در برابر نظریه مشهور عده‌ای دیگر بر این باورند که امر بر مطلق طلب اعم از وجوب یا استحباب وضع گردیده است. بنابراین جامع و وجه مشترک این دو، موضوع له ماده امر است و دلیل این سخن آن است که امر به وجوب و مستحب تقسیم می‌شود، و درستی این تقسیم نشان آن است که این دو در جامع طلب، اشتراک در معنی دارند. بعلاوه امر در مستحب و واجب استعمال می‌شود و اصل در استعمال، اشتراک معنوی است و حمل آن بر اشتراک لفظی یا استعمال مجازی برخلاف قاعده است. این قبیل استدلالات از نظر مشهور اصولیان مردود شناخته شده است. علاوه بر این دو نظریه، نظریات دیگری نیز در کتب مفصل اصولی مطرح شده است که مورد استقبال عمومی محققان علم اصول قرار نگرفته است و در این میان همان نظریه نخست مورد توجه اکثریت است که امر دلالت بر وجوب دارد.

۱.۴. نحوه دلالت امر بر وجوب

در صورت پذیرش نظریه مشهور و قبول دلالت امر بر وجوب، سؤال دیگری که مطرح است، آن است که آیا دلالت امر بر وجوب، ناشی از دلالت وضعی و معنای لغوی ماده امر است یا آنکه دلالت مزبور ناشی از اطلاق کلام و جریان مقدمات حکمت می‌باشد؟ احتمال سوم نیز مطرح است که منشأ دلالت امر بر وجوب حکم عقل به آن است.

الف) نظریه مشهور اصولیان: دلالت وضعی امر بر وجوب

بسیاری از اصولیان قدیم و جدید از جمله صاحب کفایه بر این باورند که امر وضع برای وجوب شده است و نشانه این مدّعا اولاً تبادر و انسباق وجوب به ذهن، به مجرد شنیدن واژه امر است ثانیاً ادله نظریه‌ی رقیب قابل مناقشه و مخدوش است.

ب) نظریه محقق عراقی: دلالت اطلاقی امر بر وجوب

در اندیشه این محقق دلالت امر بر وجوب به واسطه قرینه حکمت و اطلاق خطاب است (عراقی، ۱۴۰۵، ۱: ۱۶۰-۱۶۳).

فشرده استدلال این نظریه آن است که موضوع له لغوی امر که در فارسی از آن به فرمان تعبیر می‌شود، چیزی جز طلب که جامع میان وجوب و استحباب است، نمی‌باشد چراکه امر وجوبی و امر استحبابی هر دو حقیقتاً امر می‌باشند، هر چند ظهور امر هنگامی که مطلق باشد و

قرینه‌ای در میان نباشد در وجوب است و اما امر استحبابی نیازمند قرینه است، ولی این قرینه، قرینه مجاز نیست بلکه قرینه برای انصراف از ظهور اطلاقی امر می‌باشد.

به نظر محقق عراقی (ره)، تمامی آیات و روایاتی که مستند نظریه مشهور قرار گرفته است مثل آیه «فَلْيَحْذَرُوا الْكَيْدَ مِنْ مِخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» و روایت «لولا ان اشقّ علی امتی لامرتهم بالسواک» و گفته‌اند: از طریق عکس نقیض مواردی که شاهد لوازم امر وجوبی نباشیم، مثل لزوم حذر، این موارد، حقیقتاً امر نیست مگر از روی مجاز از نظر عراقی (ره)، این ادله مردود می‌باشد چون از قبیل تمسک به عموم عام، برای اثبات اینکه خروج موردی از تحت عام خروج تخصصی بوده است نه تخصیص می باشد نظیر: اکرم العلماء ولا تکرم زیداً، در حالی که در این مثال نمی‌توان با تمسک به اکرم العلماء نتیجه گرفت که خروج زید از این حکم تخصصی است و زید اصولاً عالم نیست. بلکه هر دو احتمال صحیح است می‌تواند: خروج زید از عنوان عام تخصیص باشد و می‌تواند تخصص باشد.

در خروج امر استحبابی از لوازم امر وجوبی نیز دلیل بر آن نیست که امر استحبابی حقیقتاً امر نیست و به آن مجازاً امر گفته می‌شود.

از سوی دیگر با توجه به کثرت کاربرد ماده امر در استحباب، غلبه استعمال در وجوب نیز ثابت نیست. در نتیجه استدلال دوم مشهور نیز که غلبه استعمال در وجوب است، مخدوش می‌باشد. بنابراین چاره‌ای نیست جز آنکه ملتزم شویم وجوب، مقتضای اطلاق و تمسک به مقدمات حکمت می‌باشد. چراکه امر وجوبی از یک سو کامل‌تر از امر استحبابی است و ویژگی اکملیت در طلب برخوردار است، و از سوی دیگر امر وجوبی تمام‌تر از امر استحبابی است، چون امر وجوبی، اقتضای تحقق خارجی و امتثال دارد تا عبد استحقاق عقوبت به جهت مخالفت با آن را نداشته باشد. بنابراین مقتضای اطلاق امر آن است که به نحو علیت تامه محرک برای عبد ایجاد کند تا استحقاق عقوبت پیدا نکند که همان امر وجوبی باشد، اما امر استحبابی نیازمند مرتبه عالی از اقتضاء نیست چون در آن مرتبه نازل‌های از تحریک نیز کفایت می‌کند و در نتیجه امر استحبابی محتاج مؤونه زائده است، بخلاف امر وجوبی.

ج) نظریه محقق نائینی: دلالت عقلی امر بر وجوب

از نگاه مرحوم نائینی قول اول و دوم هر دو ناصواب است، اما نسبت به نظریه مشهور اشکال آن است که موضوع امر، چیزی جز ابراز اعتباری نفسانی که در ذهن گوینده است، نمی‌باشد. بنابراین هرگز دلالت بر وجوب نمی‌کند. اما نسبت به نظریه اطلاق، مشکل آن است؛ نظریه جامع بین وجوب و ندب به عنوان معنای موضوع له «امر» نظریه نادرستی است چون امر

چیزی جز ابراز اعتبار نفسانی نمی‌باشد و لذا معنای امر، نه جامع است و نه خصوص و خوب. محقق نائینی پس از ابطال دو نظریه حقیقت و اطلاق، به نظریه دلالت عقلی گرایش پیدا می‌کند و در دفاع از این نظریه، مقدماتی را بیان می‌کند:

مقدمه اول: عقل حکم می‌کند؛ عبد لازم است، به مقتضای عبودیت و بندگی از عهده مسئولیت بندگی برآید و در ذمه‌اش حقی از مولا باقی نماند.

مقدمه دوم: حکم عقل به لزوم خروج از عهده مولی حکمی کلی است و تنها مواردی از این حکم بیرون است که قرینه‌ای در میان است که نشان می‌دهد مولی به او ترخیص داده که از فرمان او سرپیچی کند.

نتیجه: عقل حکم به لزوم و وجوب انجام فرمان مولا می‌کند تا اولاً حق بندگی را به جا آورده باشد ثانیاً از عقوبت مولا در امان باشد.

مفاد این حکم عقلی چیزی جز همان وجوب و لزوم امتثال نیست. بنابراین وجوب حکم شرعی نمی‌باشد بلکه از احکام و مدرکات عقلی به حساب می‌آید.

بنابراین از لحاظ لغوی و عرفی تفاوتی میان وجوب و استحباب نیست و در هر دو مورد امر برای بعث عبد جهت انجام مأموریت است. و تفاوتی میان اغتسل للجنابه و اغتسل للجمعه از این ناحیه مشاهده نمی‌شود.

کلمه وجوب هم معنایی جز ثبوت ندارد لذا در فلسفه نسبت به حقایق وجودی تعبیر می‌شود به واجب بالذات و واجب بالغیر. چون یکی ثبوتش به خودش است و دیگری ثبوتش بر اثر علت آن است. این نسبت به واجبات تکوینی.

در واجبات تشریعی و قانون هم منظور از وجوب، ثبوت علت واجب در عالم تشریح است که عبارت باشد از بعث مولی و صدور فرمان او جهت انجام مأموریت. بنابراین بعث مولا علت است برای ثبوت وجودی مأموریت اگر قرینه‌ای در میان نباشد اما اگر قرینه‌ای در میان باشد بعث علت نخواهد بود و تنها جنبه ترغیب و تشویق خواهد داشت (نائینی، ۱۴۰۴، ۱: ۱۳۷).

۱.۵. تحلیل و بررسی دلالت ماده امر

اکنون پس از گزارشی اجمالی از مسأله دلالت امر بر وجوب و گزارشی فشرده از آراء ارائه شده درباره آن؛ تأملات مهمی است که باید مورد عنایت ویژه قرار گیرد:

نکته اول: در مسأله دلالت امر بر وجوب، بحث درباره مدلول لغوی و مفاد عرفی ماده امر است. نه درباره معنای شرعی ماده امر. این نکته مورد اتفاق آراء ارائه شده در مسأله است که

ماده «امر» حقیقت شرعیه ندارد در نتیجه بحث در مورد معنای لغوی و عرفی این واژه است و اینکه آیا در لغت یا در نظر عرف «امر» در زبان عربی و فرمان و دستور در زبان فارسی دلالت بر وجوب می‌کند یا نه؟

نکته دوم: طبق آنچه در نکته اول گذشت، وقتی کسی ادعا می‌کند: امر دلالت بر وجوب دارد و یا معنا حقیقی آن وجوب است، نمی‌تواند منظورش وجوب شرعی باشد، بلکه منظورش آن است که در کاربردهای مختلف امر، در محاوره و گفتگوهای عرفی، امر دلالت بر وجوب می‌کند، یعنی از نظر عرف و یا از نظر معنی لغوی، وقتی در جمله‌ای امر به کار رفت، گوینده منظورش آن است که آن چه متعلق امر قرار گرفته است باید در خارج محقق شود چون، مطلوب شدید اوست و از آن نمی‌تواند غمض نظر کند. بنابراین در خطاب شرعی هم که ماده امر به کار رفته، از این جهت دلالت بر وجوب دارد که معنای عرفی و لغوی آن چنین است. مسئله وجوب شرعی نیست، بلکه وجوب و حتمیتی است که عرف هر چند غیر مسلمان آن را درک می‌کند. و حتی اگر ابلیس هم «امر» کرد این فرمان او، دلالت بر وجوب دارد.

نکته سوم: اکنون که معلوم شد بحث در مفاد عرفی و لغوی ماده امر است سؤالی که در میان است اینکه چگونه عرف از امر وجوب فهمیده است و چگونه معنای موضوع له و حقیقی امر دلالت بر وجوب دارد؟

آن چنانکه از کلمات برخی اصولیان همچون محقق نائینی؛ فهمیده می‌شود، در پاسخ می‌گویند: «ان العقل یدرک بلا بدیة الخروج عن عهده التکلیف». «عقل این حقیقت را درک می‌کند که باید از عهده تکلیف مولا بیرون رفت». این بیان در کلمات برخی دیگر مثل محقق عراقی نیز به نوعی منعکس است، بنابراین عقل پس از امر مولی، متوجه تکلیف می‌شود و فرمان می‌دهد که عبد باید ذمه خود را از مسئولیت این تکلیف فارغ گرداند. طبق این تفسیر دلالت امر بر وجوب دلالت عقلی است. یعنی عقل حکم می‌کند به وجوب امتثال امر مولا.

ولیکن این ادعا محل مناقشه و تأمل است زیرا: اولاً حکم عقل به وجوب امتثال حکمی کلی و بی‌استثناء نمی‌تواند باشد. این حکم عقلی مشروط است به اینکه فرمان دهنده کسی باشد که حق اطاعت داشته باشد. اگر مولایی عرفی و یا شارع «امر» کرد، عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند ولی اگر غیر مولا، از اشخاص عادی و یا فردی که زیردست آدمی است فرمانی را صادر کردند، عقل حکم به لزوم امتثال دستور او نمی‌کند.

در نتیجه حکم عقلی لزوم امتثال مقید به شروطی است. مثل اینکه «امر کننده» واجب اطاعت باشد، یا «امر کننده» در شرایطی است که خواسته او لازم است اطاعت شود اگرچه حق

طاعت نداشته باشد. مثل امر مریض که به حکم عقل یا شرع باید برای حفظ جان او امرش را به انجام رساند.

ثانیاً اگرچه حکم عقل به لزوم اطاعت و امتثال، حکم مشروط است و لکن این حکم مترتب است بر وجود تکلیف. به بیان دیگر کسی که حق اطاعت دارد. اگر امر کند، و با امر خود تکلیفی را بیاورد، آنگاه عقل حکم به لزوم امتثال و اطاعت می‌کند.

بنابراین وقتی بحث می‌کنیم از دلالت امر به وجوب، سخن از وجوب اطاعت و امتثال عقلی نمی‌باشد، بلکه سخن آن است که آیا خود ماده امر، تکلیف و وجوبی را به همراه می‌آورد؟ و آیا در لغت و عرف از امر مولی چنین جعل و اعتباری فهمیده می‌شود؟

خلاصه آنکه بحث در مفاد ماده امر است فارغ از آنکه امر مسلمان باشد یا کافر، شارع باشد یا غیر شارع، مولویت داشته باشد یا نداشته باشد عقل حکم به وجوب امتثال و اطاعت از او امر او داشته باشد یا آن را لازم نشمرد، حق طاعت داشته باشد یا نه، به زبان عربی باشد یا معادل آن در هر زبانی. آیا ماده امر، با این ویژگی‌ها، دلالت بر وجوب دارد؟

چنین مطلبی محل نزاع است، کسانی که دلالت امر بر وجوب را می‌پذیرند، معتقدند: آری خود امر و ظهور تصویری آن با قطع نظر از تمامی قضا یا گزاره‌های دیگر که مرتبط با ظهور تصدیقی است، دلالت عرفی بر وجوب دارد. و کسانی که این دلالت را معنای حقیقی واژه امر شمرده‌اند، چنانچه رأی مشهور اصولیان است، بر این باورند که امر در زبان عربی، و دستور و فرمان در زبان فارسی و واژه‌های مترادف آنها در سایر زبان‌ها، وضع شده‌اند، بر اینکه از آنها وجوب و لزوم فهمیده شود و کسانی که منکرند، چنین دلالتی را نه به عنوان معنای حقیقی و نه به عنوان ظهور عرفی رد می‌کنند و معتقدند؛ امر عرفاً برای مثل مستحب نیز کاربرد دارد.

از آنچه در بالا آمد آشکار می‌شود؛ اگر منظور این گروه از مستحب شرعی است، این کلام ناصواب است زیرا چنانچه گفته شد، بحث اختصاص به تکالیف شرعی ندارد، بلکه سخن در دلالت عرفی امر و معنای حقیقی و لغوی آن می‌باشد و اینکه اگر کسی امر کرد و دستور داد، هر که باشد، آیا از دستور او، جعل تکلیف واجب، فهمیده می‌شود یا خیر؟

نکته چهارم: اکنون که آشکار گردید بحث از دلالت عرفی و لغوی است می‌توان گفت بحث از دلالت وضعی و تصویری این واژه است ولو از فردی خواب و مجنون یا ساهی و بی‌هوش شنیده شود. اگر آدمی خواب امر کرد یا مجنون دستور داد آیا امر او دلالت بر وجوب می‌کند؟ و در صورت پذیرش، آیا این دلالت مطابقی است یا تضمینی و یا التزامی؟ اما دلالت طبیعی که بی‌تردید نادرست است چون هیچ رابطه طبیعی میان واژه امر و مفهوم معنای وجوب مشاهده نمی‌شود.

همچنین نمی‌توان رابطه امر و وجوب را رابطه عقلی دانست مثل دلالت دود بر وجود آتش. چون عدم وجود چنین رابطه‌ای میان امر و وجوب آشکار است و کسی نیز مدعی آن نمی‌باشد. بنابراین بحث را باید متمرکز نمود در دلالت وضعی ماده امر و اینکه یکی از دلالات سه‌گانه منطقی (مطابقی، تضمینی، التزامی) آیا در دلالت ماده امر مشاهده می‌شود یا خیر؟

نکته پنجم: با تبیین کانون اصلی بحث و محور گفتگو، وقتی به ارتکاز عرفی مراجعه می‌شود، این نکته به خوبی قابل مشاهده است که وقتی کسی دستور و امر به انجام کاری داده است از مخاطب می‌خواهد که به انجام آن کار مبادرت ورزد.

بنابراین معنای عرفی امر و فرمان چیزی جز مطالبه و درخواست تحقق انجام نیست. و گوینده بر اساس امر خویش می‌خواهد مأمور را وادار به انجام مأموریت کند. طبق این تحلیل: مدلول «امر» چیزی جز بعث و ارسال دیگری برای انجام کاری نیست و متفاهم عرفی از این طلب وادار کردن مأمور به انجام کاری است. در نتیجه الزام و ایجابی را جعل و بر عهده دیگری قرار می‌دهد.

نتایج این تحلیل که اختصاص به زبان و گویش خاصی ندارد و با قطع نظر از جایگاه و شخصیت فرمان‌دهنده و وجود حق ولایت و اطاعت برای او و با قطع نظر از تمامی قرائن می‌باشد، آن است که:

اولاً امر و دستور دلالت می‌کند بر طلب مؤکد و خواسته حتمی فرمان‌دهنده و این دلالت مطابقی ماده امر در هر زبان و لغتی است.

ثانیاً نتیجه چنین فرمانی آن است که مأموری را ملزم می‌کند به انجام کاری. و به تعبیر دیگر تکلیفی را متوجه او می‌کند و ایجابی را نسبت به او جعل تشریح می‌نماید. این مطلب نیز جز مدلول و متفاهم عرفی واژه «امر» می‌باشد.

ثالثاً از آنجا که وجوب چیزی جز نتیجه ایجاب نیست، پس از آنکه الزامی را متوجه مخاطب کرد، برعهده‌ی مخاطب تکلیفی مستقر می‌شود و همانطور که در عالم تکوین و خلقت در فلسفه می‌گویند: «ان الفاعل اوجب الشئ فوجب و اوجد فوجد» در مقام انشاء و جعل نیز متکلم با امر خود، ایجابی را انشاء می‌کند و به دنبال آن وجوبی بر ذمه مکلف مستقر می‌شود.

رابعاً امر به دلالت وضعی و در مقام ظهور تصویری دلالت بر ایجاب و الزام می‌کند و در نتیجه از آن وجوب و لزوم فهمیده می‌شود.

خامساً دلالت امر به وجوب نتیجه وضع لغوی و ظهور عرفی واژه‌ی امر است و غایت دلالتش آن است که امر با الزام و ایجاب خود وجوب را بر اساس نظر خود جعل و بر دوش

مخاطب قرار داده است ولی اینکه آیا مأمور ملزم به التزام و امتثال است و باید به انجام مأموریت مبادرت ورزد؟ این موضوع خارج از دلالت تصویری امر و موکول به مرحله دلالت تصدیقی و مبادی تصدیقی می‌باشد. ممکن است مأمور عرفاً، عقلاً یا شرعاً خود را ملزم به امتثال ببیند و احتمال دارد که دستور امر هیچ اعتبار و ارزش برای او نداشته باشد.

ساده‌تر منظور از این ایجاب و وجوب مصطلح فقهی نیست که مربوط به تکلیف شرعی می‌باشد بلکه منظور از آن حتمیت اراده‌ی امر بر انجام مأموریت است.

نکته ششم: پس از پذیرش دلالت لغوی و عرفی امر بر ایجاب و بر وجوب در مرحله ظهور تصویری، نوبت به تحلیل موضوع در مرحله ظهور تصدیقی خواهد رسید. در مرحله ظهور تصدیقی ابتداءً باید برای مخاطب به اثبات رسد که امر روی تصمیم و اراده‌ی جدی، مأموریتی را به عهده مأمور گذاشته است. بنابراین اگر گوینده بی‌هوش و خواب بوده و یا در مقام هزل و شوخی دستور داده و یا از روی ترس و تحت شرایط اکراه و اجبار و تقیّه دستوری صادر کرده است، در این صورت ایجاب و الزام او موجب ثبوت تکلیف و اشتغال ذمه مخاطب نخواهد شد.

نکته هفتم: پس از اثبات جدی بودن امر، نوبت به این می‌رسد که آیا امر حق صدور امر داشته است یا نه؟ اگر بر اساس اعتقادات مأمور، امر و فرمان دهنده امرش دارای اعتبار نیست، در این صورت وجوبی را که بر دوش مخاطب قرار داده است، هیچ اثری ندارد و مخاطب خود را ملزم به انجام مأموریت نمی‌بیند. بلکه اگر امر، کسی باشد که عقلاً، عرفاً و یا شرعاً ممنوع الطاعه باشد مثل شیطان و طاغوت و حکومت‌هایی که از مشروعیت لازم عقلی یا عرفی یا شرعی برخوردار نیستند مثل شاهان سلطنتی و استبدادی، اطاعت چنین امری نه تنها لازم نیست، بلکه مأمور باید در مقابل فرمان امر مقاومت به خرج دهد.

حالت سومی نیز قابل فرض است و آن اینکه امر کننده ولو از مقام بالاتری برخوردار نیست و مولویت و حاکمیتی نسبت به مأمور ندارد ولی مخاطب مکلف است بر اساس امر مولای خویش و یا بر اساس حکم عقل و عرف دستور این امر را اطاعت کند مثل امر مریض به پرستار خویش. نتیجه آنکه در مرحله ظهور تصدیقی: اولاً باید جدی بودن فرمان و دستور احراز شود؛ ثانیاً امر از طرف کسی باشد که اطاعت از او بر طبق عقاید مأمور، لازم باشد و امر حق الزام داشته باشد.

و اما کسانی که حق امریت ندارند مثل افراد عادی جامعه یا افرادی که واجب است با اوامر آنها مخالفت کرد، مثل اوامر شیاطین و طواغیت و ستمگران چنین افرادی ایجاب آنها، هیچ تأثیری ندارد اگرچه از نظر خود امر، وجوبی را بر دوش مخاطب قرار داده است ولی این موجب نمی‌شود که مأمور خود را مکلف به اطاعت از او ببیند.

ثالثاً امری که حق اطاعت ندارد، اگرچه با دستور خویش جعل وجوب می‌کند تکلیفی را تشریح می‌کند، ولی این جعل وجوب از ارزش و اعتباری در سیستم اعتقادی مأمور برخوردار نیست.

رابعاً: هنگامی جعل و اعتبار وجوب از طرف امر جنبه حقوقی و رسمی می‌یابد که امر از نظر مأمور و طبق افکار او، دارای حق امریت و الزام باشد و الا از محدوده یک وجوب شخصی بیرون نخواهد رفت.

نکته هشتم: پس از پذیرش ظهور عرفی و لغوی امر در ایجاب و دلالت آن بر وجوب به همان تفسیر و تحلیلی که در نکات پیشین گذشت؛ روشن می‌شود ظهور امر در طلب قطعی و درخواست حتمی انجام مأموریت است و امر هنگامی از واژه امر یا معادل آن در هر زبانی استفاده می‌کند که اراده و جدیت او به مرحله‌ای از لابدیت رسیده است که مأمور خود را ملزم به انجام آن تکلیف می‌بیند. در نتیجه نظریه معنای جامع بین وجوب و استحباب و همچنین نظریه اشتراک لفظی بین وجوب و ندب نظریه‌های صوابی به نظر نمی‌رسند بلکه هر کجا امری هست، ظهور در الزام دارد و ظهور اولیه الزام، الزام قطعی است. اگر محتوای فرمان به این مرحله از قطعیت نرسیده و صرفاً نشانه رجحان باشد و عرفاً به آن دستور و فرمان نمی‌گویند و بر آن امر صدق نمی‌کند.

در نتیجه امر مشترک لفظی یا معنوی بین وجوب و استحباب نیست اگرچه منظور از وجوب و استحباب، وجوب و استحباب شرعی یا عقلی و یا عرفی نباشد بلکه حتی از نظر امر و بر اساس اعتبار و سلیقه شخصی او نیز، وقتی از واژه امر و فرمان استفاده می‌کند، عرف و لغت حکم می‌کند که امر منظورش یک فرمان قطعی است و به هیچ وجه از نظر او قابل عصیان و مخالفت نیست.

بنابراین اگر در مواردی از کاربردهای مختلف واژه امر مشاهده شود که دستور و فرمانی با واژه امر داده شود ولی منظور رجحان انجام کاری است، این موارد حتماً نیاز به قرینه و دلیل خاص دارد و با نبود قرینه بر اساس ظهور تصویری امر، حکم به الزام و ایجاب خواهد شد. البته در مرحله ظهور تصدیقی در صورتی که امر کننده دارای حق اطاعت باشد، بر اساس اصالة تطابق و هماهنگی میان ظهور تصویری و ظهور تصدیقی حکم به ایجاب و تحقق وجوب می‌شود و سپس طبق حکم عقل، امتثال واجب خواهد شد و نمی‌توان امر او را به بهانه احتمال استحباب معصیت کرد.

نکته نهم: اگرچه موارد کاربرد واژه امر در تمامی زبان‌ها تحلیل بالا را ثابت می‌کند ولی در اینجا مناسب است؛ مثال‌هایی از قرآن کریم که این ادعا را به خوبی آشکار می‌کند، مشاهده کنیم.

گفتنی است اگرچه استعمال اعم از حقیقت و مجاز است ولی کثرت موارد و عاری بودن کلام از هرگونه قرینه‌ای که موجب ظهور یا انصراف و تبادل شده باشد، کافی است برای اثبات مدعا:

۱. يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (الصافات / ۱۰۲)
۲. فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ (هود / ۱۱۲)
۳. أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (البقره / ۴۴)
۴. وَاللَّامِرُ إِلَيْكَ فَانظُرْ مَاذَا تَأْمُرِينَ (النمل / ۳۳)
۵. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً (البقره / ۶۷)
۶. الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ (هود / ۲۶۸)
۷. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (النحل / ۹۰)

در این آیات کریمه قرآنی، امر دلالت بر ایجابی می‌کند که بر دوش مخاطب آمده است و غرض امر بدون امتثال محقق نخواهد شد.

نکته دهم: از باب تعرف الاشياء بأضدادها، واژه «نهی» در زبان عربی و واژه‌های نظیر آن از زبان‌های دیگر ضد امر است و نشانگر آن است که نهی کننده، وقتی اقدام به نهی می‌کند غرضش بازداشتن مخاطب از انجام کاری است. با این مقدمه: همانطور که ظهور اولیه «نهی» در الزام به ترک کاری است و درخواست نهی کننده آن است که به هیچ وجه مخاطب نزدیک آن نرود و نسبت به آن حریم داشته باشد، ظهور تصویری «امر» نیز آن است که دستور دهنده و اداگر می‌کند مأمور را که حتماً کار مورد نظر او را به جا آورد و امتثال کند.

این حقیقت از آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و آیه «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ» (النساء/ ۱۶۱) و آیه «قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (انعام/ ۵۶) قابل استفاده و به خوبی در آن قابل مشاهده است.

نکته یازدهم: با اثبات ظهور تصویری امر در الزام و ایجاب، آشکار می‌شود که ظهور این الزام در اوامر مولوی است ولی اوامر ارشادی همچون اوامر طیب و اوامر شرعی که ارشاد به جزئیت و شرطیت چیزی می‌کند، مثل «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (البقره / ۱۴۴) از این ظهور به جهت وجود قرینه کلامی خارج است و به بیان دیگر قرینه‌ای باعث می‌شود به اصالة التطابق بین ظهور تصویری و ظهور تصدیقی تمسک نشود.

نکته دوازدهم: اینکه گفته می‌شود در امر، علو شأن امر نسبت به مأمور اعتبار دارد. اجمالاً صحیح است ولی این سخن مربوط به مرحله ظهور تصدیقی است و آلا در مرحله ظهور تصویری هر کس می‌تواند امر کند و دستور دهد ولو نسبت به مأمور در رتبه پایین‌تر باشد ولی

به هر حال اگر واژهٔ امر را به کار برد، سخن او همچون امر از روی هذل و شوخی ظهور
تصوری در الزام دارد، البته در مرحله ظهور تصدیقی، اطاعت و امتثال واجب نخواهد بود.
بنابراین مشروعیت ایجاب و حجیت الزام موکول است به آنکه یا دستور دهنده، حق آمریت و
مولویت داشته باشد و یا آنکه ولو دارای مولویت نیست ولی از طرف مولایی که حق جعل اوامر
را دارد، اعلام شده باشد که چنانچه این فرد امری صادر کرد، امر او اعتبار دارد و باید امتثال شود.

۲) تحلیل دلالت صیغهٔ امر

آنچه در قسمت اول گزارش و تحلیل شد، پیرامون مادهٔ امر بود. در قسمت دوم گزارش و
تحلیل مفاد صیغهٔ امر را خواهیم دید.

بی تردید در زبان عربی و فارسی و سایر زبان‌های رایج ساختار زبانی به گونه‌ای طراحی
شده است که علاوه بر حروف تشکیل دهندهٔ واژه‌ها، نوع ساختار واژه‌ها و ارتباط آنها با
یکدیگر تأثیری شگفت در انتقال معانی دارد، بررسی این ساختارها را در مثل صرف و نحو و
دستور زبان شاهدیم. از جملهٔ این ساختارها، مواردی است که «فعل» (در مقابل اسم و حرف)
به گونه‌ای ادا می‌شود که حاکی از دستور و فرمان است و در زبان عرب به آن صیغهٔ امر
می‌گویند. مثل اذهب، أنصُر، اکتب: (برو، بیا و بنویس).

در این قسمت مفاد و مدلول صیغهٔ امر است، مورد تحلیل زبانی قرار می‌گیرد:

۲.۱. کاربردهای مختلف صیغهٔ امر

اگرچه صیغهٔ امر برای دستور به کار می‌رود ولی در مواردی غرض چیزی جز فرمان است.
مثل تهدید: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» (فصلت / ۴۰)؛ اهانته: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (الدخان / ۴۹)
اثبات ناتوانی: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (یونس / ۳۸).

در این موارد بحث اول آن است که آیا کاربرد صیغهٔ امر در این معانی گوناگون، به صورت
مشترک لفظی است یا این قبیل استعمالات مجازی کاربرد بوده و صیغهٔ امر در همان معنای
حقیقی خود یعنی دستور به کار رفته است ولی هدف گوینده چیزی جز دستور واقعی است؟
سه نظریه مطرح و نظریه سوم چنانچه صاحب کفایه معتقد است، به صواب نزدیکتر می-
نماید، چون در این قبیل موارد، صیغهٔ امر در همان معنای خودش به کار رفته است ولی انگیزهٔ
گوینده وادار کردن و الزام مخاطب به انجام کاری نیست، بلکه برای نشان دادن مفاد دیگری از
قالب امر بهره می‌گیرد.

۲.۲. معنای لغوی و عرفی صیغه امر

صیغه امر در هر زبانی قالبی است برای آنکه گوینده، مخاطب را برای انجام کاری وادار نماید و تبادل عرفی و ظهور لغوی کلام تأیید کننده مدعای فوق است. به بیان دیگر مفاد صیغه امر و ماده امر هر چند از جهت معنای اسمی و معنای حرفی متفاوت است، چون ماده امر به معنای فرمان و دستور، معنایی اسمی است ولی صیغه امر، معنایی حرفی و وابسته به محتوایی است که در قالب امر ریخته شده است. با این حال مجموع قالب و محتوا وضع شده‌اند برای اینکه گوینده، شنونده را به انجام خواسته خود گسیل گردانند. همچنانکه در زبان عربی، تفاوت «من» و «ابتداء» و در زبان فارسی، تفاوت «از» و «شروع» در همین است و همینطور سایر حروف و اسامی که نظیر آنها شمرده می‌شوند و در مقابل آنها محسوب می‌شوند. بنابراین همانطور که امر، دستور می‌دهد و می‌گوید: فرمان به رفتن می‌دهم، می‌تواند بگوید: برو. (امرک بالذهاب و اذهب) و همینطور سایر مثالها.

۲.۳. بررسی دلالت صیغه امر بر وجوب

درباره معنای حقیقی صیغه امر اقوال مختلفی وجود دارد که گاهی تا هشت نظر شمرده شده است. وجوب، استحباب، مشترک لفظی در وجوب و استحباب، مشترک معنوی میان این دو و مشترک معنوی بین وجوب و استحباب و اباحه، مهمترین این اقوال است.

در این میان نظریه مشهور اصولیان، از جمله آخوند خراسانی همان رأی اول است. ایشان برای اثبات نظریه خود به ادله ای همچون تبادل ذهنی وجوب از صیغه امر و راضی نبودن امر به ترک امر، و پذیرفته نبودن عذر مأمور در ترک مأموریت به بهانه احتمال استحبابی بودن امر تسمک بسته و از ادله سایر اقوال از جمله نظریه اشتراک میان وجوب و استحباب به دلیل کثرت استعمال که صاحب معالم به آن گرایش دارد، پاسخ داده که صرف کثرت استعمال دلیل معنای حقیقی آن نمی‌باشد.

اما نظریه تسمک به ظهور اطلاقی صیغه در وجوب که محقق عراقی مبتکر آن است (عراقی، همان: ۱۶۲-۱۶۳) و بر اساس آن گفته صیغه امر از نظر لغوی وضع شده است برای معنای جامع بین الزام و غیر الزام ولی با تسمک به اطلاق خطاب و مقدمات حکمت می‌توان الزام و وجوب را از آن استظهار کرد، نظریه‌ای قابل مناقشه است و همچنانکه در معنای ماده امر گذشت.

همچنین نظریه محقق نائینی که معتقد است دلالت صیغه بر وجوب، دلالت عقلی است (نائینی، همان، ۱: ۱۳۶)، چنانچه گذشت، نظریه صوابی به نظر نمی‌رسد.

۲.۴. دلالت وضعی صیغه امر بر ایجاب

مشابه همان تحلیلی که در باب «ماده امر» بیان شد، صیغه امر دلالت می‌کند؛ گوینده شنونده خود را به سمت انجام کاری لازم گسیل نماید این خواسته قطعی اوست و حاضر نیست پا عقب کشد. این حقیقت دلالت تصویری صیغه امر است و در نتیجه از آن نسبت ایجابیه و الزامیه فهمیده می‌شود. همانطور که ماده امر دلالت بر ایجاب و الزام داشت، غایه الامر ماده امر دارای معنای اسمی است اما صیغه امر، معنای ربطی و حرفی دارد.

۲.۵. تفاوت مفهومی ماده امر و صیغه امر

در مباحث پیشین نتیجه آن شد که تفاوت ماده امر و صیغه امر در معنای اسمی و حرفی است ولی هر دو در دلالت بر ایجاب و الزام می‌کنند.

با این حال تفاوت مهم دیگری میان این دو به خوبی مشاهده می‌شود و اینکه دستور و فرمان صادر از طرف امر که در ماده امر منعکس می‌شود، از طرف مقامی است که در رتبه‌ای بالاتر قرار دارد و شأن او ایجاب می‌کند که به گوینده دستور دهد و اگر هم احياناً دارای شأن بالاتر نیست ولی بر اساس فرمان و دستور اسناد بالادستی مأمور وادار می‌شود که دستور آمر را امتثال کند.

این حقیقتی است که در معنای موضوع له و دلالت مفهومی ماده امر نهفته است و

کاربردهای مختلف آن نشانگر این حقیقت می‌باشد از جمله:

مثل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (النحل / ۹۰)

و آیه: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (البقره / ۲۶۸)

و آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذْبَحُوا بَقَرَةً» (البقره / ۶۷)

در این موارد امر، «از جهت دلالت مفهومی» نشان می‌دهد آمر، شنونده را مخاطب الزام خویش قرار داده و تکلیفی را بر دوش او نهاده است.

در آیه «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران / ۱۱۰) مشاهده می‌شود که امر به معروف، الزامی قطعی را متوجه مخاطب می‌کند و به او دستور می‌دهد که فرائض الهی را ترک نکند و به انجام آنها مبادرت ورزد. کما اینکه ماده نهی به عنوان ضد امر، نشانگر آن است که نهی کننده، طرف مقابل را ملزم به ترک منکر می‌کند و حتی برای یک بار نیز به او اجازه ارتکاب آن را نمی‌دهد.

به بیان دیگر ماده امر دلالت بر محبوبيت و شوق اکید و اراده قطعی و جزمی دستور دهنده نسبت به اطاعت و تبعیت دارد. و ماده نهی دلالت بر مبعوضیت و اکراه شدید و اراده جزمی او بر ترک منکر دارد.

آنچه بیان شد در مورد مادهٔ امر است. ولی موضوع نسبت به صیغهٔ امر تفاوت دارد. سرّ مطلب آن است که «صیغهٔ امر» فقط در دستور و فرمان به کار نمی‌رود، بلکه برای خواهش و تقاضا و تضرع و دعا و قنوت و ابتهاج نیز کاربرد دارد.

به بیان دیگر صیغهٔ امر سه نوع کارکرد دارد:

۱. طلب فرد پایین از فرد بالاتر: مثل خطاب انسان به خدای سبحان «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»؛

۲. طلب مساوی از مساوی: مثل خطاب دوست به دوست: ایتینی كأساً من الماء.

۳. طلب فرد بالا از فرد پایین تر: مثل خطاب مولا به عبد: «أقم الصلاة».

در این سه مورد صیغهٔ امر به کار می‌رود ولی مادهٔ امر فقط در قسم سوم به کار می‌رود. اصطلاحاً کارکرد اول صیغهٔ امر به دعا، دوم به استدعاء و التماس و سوم به امر و فرمان خوانده می‌شوند.

از میان کاربردهای سه‌گانهٔ صیغهٔ «امر»، آنچه متضمن دستور است فقط قسم سوم است و اما در قسم اول و دوم الزام و مولویتی در کار نیست.

بنابراین آنچه به عنوان صیغهٔ امر خوانده می‌شود، در حقیقت استعمال واژهٔ امر در ثلث از کاربردها آن می‌باشد و نامگذاری کلّ به اسم یک سوم آن است، و اگر بخواهیم نامی واقعی و متناسب با کارکرد آن انتخاب کنیم مناسب است آن را به عنوان صیغه و نسبت طلبیه و قالب زبانی درخواست بنامیم.

گفتنی است: اگرچه سه کارکرد در صیغهٔ امر و نسبت طلبیه شاهدیم ولی این به معنای مشترک لفظی بودن این قالب نیست، بلکه یک مفهوم مشترک میان این سه به خوبی دیده می‌شود که نشانگر اشتراک معنوی این قالب برای آن معنای جامع است.

و آن اینکه در هر سه می‌بینیم: مطلب مهم و دارای ارزشی از نظر متکلم در میان است و گوینده با استفاده از این قالب شوق و ارادهٔ قاطعانه خود را مبنی بر تحقق آن ابراز می‌دارد.

به بیان دیگر: «کار محبوب و مفقودی وجود دارد و گوینده به جهتی از جهت برای رفع نیاز خویش یا به خاطر اهمیت آن در خارج یا اهمیت آن برای فرد مأمور، و به هر حال به انگیزه‌ی شنونده را مورد خطاب قرار می‌دهد تا او اقدام کند و این امر معدوم را به وجود آورد و هدف او آن است در مخاطب انگیزهٔ لازم جهت انجام فعل را ایجاد کند.

این حقیقت مفهومی و مفاد مدلولی به عنوان معنای حقیقی و موضوع له صیغهٔ امر هم در دعا و هم در التماس و درخواست و هم در فرمان قابل مشاهده است.

در ادعیه‌ای که انسان‌های مؤمن از حضرت حق دارند و حتی درخواست‌هایی که کفار از اله‌های خویش دارند، آنها را با صیغه امر خطاب می‌کنند. هزاران دعای وارد در کتاب و سنت نیز این حقیقت را نشان می‌دهد مثل:

- رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ
- رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي
- اِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَيْكَ
- رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

همچنین محاورات روزمره مردم مشاهده می‌شود انسان‌ها از افرادی که در رتبه‌ای قرار دارند درخواست خود را با صیغه امر ابراز می‌کنند و از دوست یا همسایه یا همکار خویش می‌خواهد که کاری را برای او انجام دهد.

در این دو قسم، هرگز مشاهده نمی‌شود که گوینده از ماده امر و مشتقات آن بهره جوید، ولی کاربرد صیغه امر متداول و رایج است.

در حقیقت صیغه امر که دارای معنای حرفی است، معنای اسمی که در برابر آن قرار گرفته، ماده امر نیست، بلکه در قسم اول معنای اسمی نظیر آن، درخواست چیزی از روی خضوع و خشوع است. و در قسم دوم، معنای اسمی نظیر آن، خواهش و تمنا از افراد هم‌ردیف است. اما ماده امر در این کاربردها جایی ندارد.

اما قسم سوم همچون فرمان مولا به بنده‌اش، و دستور پدر به فرزندش و فرمان امیر به نیروهای تحت امرش و دستورات حاکم و رئیس دولت و فرامین امام المسلمین در تمامی این موارد همانطور که صیغه امر کاربرد دارد، ماده امر نیز به کار می‌رود. مثل آیه: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (البقره: ۴۳) و آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (طه: ۱۳۲).

طبق آنچه در تحلیل بالا به نتیجه رسیدیم:

اولاً آنچه اصطلاحاً در صرف و نحو عربی، فعل امر و یا صیغه امر نامیده می‌شود، از باب اسم کلی به اسم بعض آن است؛

ثانیاً حقیقت بالا، اختصاص به زبان عربی ندارد و در سایر زبان‌ها نیز ساری است.

ثالثاً ماده امر در مقام ظهور و دلالت تصویری، دلالت بر الزام و ایجاب دارد ولی صیغه امر در مقام دلالت تصویری نشانگر قالبی است برای انشاء طلب و خواستن چیزی از طرف مقابل.

رابعاً چون صیغه امر، تعبیری حرفی از ماده امر نیست نمی‌توان در تمامی موارد به جای صیغه امر از ماده امر استفاده کرد و مثلاً به جای «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» گفت خدایا تو را امر

می‌کنم به بخشش حسنه به من. تنها در صورتی که صیغه امر برای درخواست از مقام پایین‌تر است می‌توان ماده امر را جایگزین صیغه آن کرد.

۲.۶. تفاوت الزام موجود در ماده امر و صیغه امر

ماده امر در مقام مفهوم تصویری دلالت بر الزام دارد و حتی اگر خواب و بی‌هوش نیز آن را به کار برند این الزام متبادر است.

و اما صیغه امر وضع شده است برای مفهوم جامع طلب و مشترک دعا، التماس و امر. پس در مقام ظهور تصویری، دلالت بر الزام ندارد.

و اما در مقام ظهور تصدیقی؛ وقتی صیغه امری شنیده شد، طبق قرائن و بر اساس اینکه گوینده در مقام دعا است یا در مقام درخواست از هم‌ردیف یا در مقام دستور به افراد تحت فرمان اراده جدی، کشف می‌شود بنابراین صرف صیغه امر نمی‌تواند دلالت بر وجوب کند آن طور که مشهور اصولیان معتقدند، فقط در صورتی که خطاب از عالی متوجه دانی باشد و الزام متصورات و چنانچه متکلم نیز معترف به این حق باشد، بر اساس حق اطاعت و حق امر، اطاعت و امتثال لازم است.

البته این ادعا هم محتمل است که گفته شود صیغه امر منصرف به ایجاب است در صورتی که قرینه‌ای برخلاف نباشد.

ولی ثبوت این انصراف در حد معنای لغوی و وضعی صیغه ثابت نیست.

قابل ذکر است بسیاری اوقات قرائن موجود در خطاب در مرحله ظهور تصدیقی باعث خطور یکی از معانی سه‌گانه می‌شود. مثلاً وقتی انسان در مقام مناجات با رب العالمین و ابتهال با او، از صیغه امر استفاده می‌کند، از آن دعا فهمیده می‌شود. و جایی که قرینه‌ای در میان نیست، صرف نبود قرینه و فقدان شرایط دعا و التماس، خطاب را منصرف به الزام می‌کند.

گفتنی است در مواردی هم خود ماده‌ای که در قالب صیغه امر ریخته شده است مثل إغفر، أَعْفُ و مانند آن ظهور تصویری و خطوری آن دعا است و در نتیجه مجموع صیغه و ماده دلالت بر الزام ندارد.

۳) تحلیل دلالت ماده و صیغه امر بر الزام سیاسی

با تحلیل مفاد ماده امر صیغه امر در دانش اصول، می‌توان قاعده استنتاج شده را به عنوان یکی از قواعد اصولی فقه سیاسی مورد استفاده قرار داد و در استنباط احکام فقهی مرتبط با

دولت و حکومت از این قاعده بهره گرفت. به نظر می‌رسد تطبیق این قاعده اصولی بر مسأله الزام سیاسی از مهمترین دستاوردهای این قاعده محسوب می‌شود.

مسأله الزام سیاسی که مرتبط با بحث مشروعیت سیاسی است، و امروزه مهمترین مسأله فلسفه سیاسی است. بی‌تردید هر نظام سیاسی برای استقرار پایه‌های قدرت و سیطره بر امور جامعه، مهمترین ابزاری که در اختیار دارد، الزام شهروندان و ملت بر انجام امور است. هیچ حکومتی بدون امر و نهی و الزام سیاسی استقرار نخواهد یافت و استیلاء بر کرسی قدرت جز با الزام سیاسی حاکمیت و التزام به آنها از ناحیه زیردستان نیست.

بنابراین استیلاء بر امور و مقدرات جامعه موکول به التزام مردم بر اوامر و نواهی دولت است. در این صورت است که پایه‌های حاکمیت استقرار می‌یابد. شاید این جمله نهج‌البلاغه که حضرت امیرمؤمنان(ع) فرمود: «أَلَا رَأَى لِمَنْ لَأِطَاعُ»، به همین واقعیت اشاره دارد. چون اگر التزام نباشد و دستگاه‌های حاکمیت و مردم حاضر به تبعیت از اوامر حاکمیت نیستند، در این صورت دستان نظام سیاسی و دستگاه حاکم بسته خواهد بود.

ولی هر چقدر التزام به اوامر سیاسی نظام حکومت بیشتر باشد، پایه‌های حاکمیت از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود.

از این رو طبیعی است تمامی نظام‌های سیاسی، همواره اهتمام داشته باشند که درجه التزام جامعه را افزایش و مردم را به تبعیت از الزامات خود فراخوانند. حتی نظام‌های استبدادی و دیکتاتورها نیز با تمسک به هر وسیله‌ای هر چند نامشروع و حتی با استفاده از زور و تمسک به خشونت و ابزارهای غیرانسانی و غیرمنطقی می‌کوشند الزامات خود را به کرسی بنشانند و استیلاء خود را قوت بخشند.

اکنون سؤال در مورد مبنای فکری و فلسفی این واقعیت عینی است. و آن اینکه نظام سیاسی، بر اساس کدامین مبنا به خود حق می‌دهد که الزام سیاسی داشته باشد و از مردم انتظار اطاعت نسبت به الزامات خویش دارد؟ کدامین قانون یا قاعده عقلی یا قاعده عرفی یا دینی و عقیده و ایدئولوژی این مکانیزم را موجه جلوه می‌دهد؟

پاسخ سؤال از حق الزام و مشروعیت که مهمترین مسأله برای حاکمیت سیاسی شمرده می‌شود، بر اساس افکار، عقاید، فرهنگ و آداب و رسوم و ادیان و مذاهب مختلف جوامع، متفاوت خواهد بود.

گروهی همان واقعیت خارجی استیلاء بر امور را کافی در تحقق مشروعیت و حق الزام شمرده‌اند. این نظریه که تفکر غالب در اندیشه اهل سنت محسوب می‌شود و قهر و غلبه بر امر

حاکمیت را برای الزام سیاسی کافی می‌دانند، بر این باورند که حاکم متغلب بر امور، جهت جلوگیری از بی‌نظمی و ناامنی و هرج و مرج می‌تواند به الزام سیاسی پردازد و مردم را اگرچه با شمشیر، وادار به تبعیت نماید.

حکومت‌های فاشیستی، دیکتاتوری، استبدادی، وراثتی و سلطنتی هر کدام با تمسک به اندیشه-هایی که غالباً غیرعقلانی و غیرعقلایی محسوب می‌شود، به توجیه الزامات خود پرداخته‌اند. حکومت‌های دموکراتیک نیز در عصر جدید بر مبنای رأی اکثریت و سلطه اکثریت بر اقلیت، هر چند از روی قهر و زور و با تمسک به ابزارهای غیرعقلانی و غیرعقلایی باشد. با توجیه دیکتاتوری اکثریت به توجیه الزامات سیاسی خود می‌پردازند و آن را مشروع‌ترین و قانونی‌ترین توجیه برای حاکمیت خویش می‌شمرند.

اما در اسلام بر اساس نفی سلطه و ولایت غیر الله که در آیات بی‌شماری منعکس است همچون: آیه «وَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ» و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ»؛ اصلی ارائه می‌شود با عنوان: اصل عدم ولایت، بر اساس این اصل و قاعده که کلام سیاسی و فقه حکومتی مسلمانان بر آن استوار است و گفتمان اسلام سیاسی را شکل می‌دهد؛ هر حکومتی برای توجیه الزام سیاسی خود و دعوت مردم به تبعیت از آن باید مشروعیت خویش را از مبانی اندیشه سیاسی اسلامی کسب کند و از آنجا که هرم قدرت از توحید و ربوبیت تشریحی خداوند آغاز می‌شود، باید بر اساس قوانین شریعت اسلامی بتواند اتصال و پیوند خود را به این هرم توحیدی توجیه کند تا دارای مشروعیت باشد و در نتیجه الزامات سیاسی خود را رسمیت‌بخشی کند و حق تبعیت را از مردم مطالبه نماید.

آنچه در بالا بطور فشرده گزارش شد، چیکده‌ای از مبحث مشروعیت سیاسی و مبانی فکری آن بود که به عنوان اصل موضوعه بحث در این جا استفاده از آن در تطبیق «قاعده دلالت امر» ضرورت اشاره به آن ایجاب می‌کرد. اکنون با عنایت به مباحث بالا، چگونگی تطبیق قاعده اصولی «دلالت امر» را بر الزام سیاسی خواهیم دید.

اول) تطبیق دلالت «ماده امر» بر الزام سیاسی

بررسی دلالت «ماده امر» که در قسمت اول مقاله گذشت به این نتیجه انجامید که از نظر مفاد لغوی و عرفی در مقام دلالت تصویری و خطوری، ماده امر نشانگر الزام است و از نظر گوینده تکلیفی بر عهده مخاطب قرار گرفته است. و اما در مقام دلالت تصدیقی اولاً باید احراز شود که گوینده، اراده جلدی داشته است و در مقام شوخی یا تقیه و اکراه و مانند آن نبوده است.

ثانیاً در صورتی بر مخاطب تبعیت از فرمان لازم است که مأمور برای امر حق آمریت و مولویت قائل باشد، و آلاً جعل تکلیف بر عهده مخاطب تأثیری در وجوب التزام و اطاعت ندارد. این اصل و قاعده‌ی اصولی: در حاکمیت سیاسی: قابل تطبیق است و بر اساس آن، هر گاه نظام سیاسی و حاکمیتی مبادرت به الزام سیاسی کند و برای الزام سیاسی خود از ماده‌ی امر بهره گیرد، صرف کاربرد واژه‌ی امر در مقام تصور الزام را به ذهن مخاطب خطور می‌دهد و طبق آن، از نظر امر کننده الزامی محقق شده و افراد تحت فرمان حکومت و امیر، لازم است از فرمان و دستور صادره اطاعت کنند.

ولی این تنها در مقام جعل از طرف گوینده است و تشریحی قانونی و الزامی رسمی محسوب نمی‌شود. مگر اینکه اولاً در مرحله ظهور تصدیقی برای مردم تحت فرمان حاکمیت سیاسی ثابت شود که دستور صادره، دستوری واقعی و حقیقی بوده است و حاکمیت با اراده‌ی جدی اقدام به اعلام آن کرده است.

این مرحله در صورتی که قرینه‌ی خلافی نباشد به حکم اصالة التطابق بین ظهور تصویری و ظهور تصدیقی جدی، احراز می‌شود.

ثانیاً در مرحله بعد چون صرف صدور فرمان، از جانب حکومت نمی‌تواند دیگران را وادار به اطاعت کند.

اینجاست که بر اساس مبانی مشروعیت سیاسی باید ثابت شود که نظام سیاسی الزام کننده از نظر عرف و جامعه تحت حاکمیت، دارای مشروعیت است و حق دارد، که مردم را الزام کند. به عنوان نمونه؛ فرمان نظام دیکتاتوری و پادشاهی اگرچه با ماده‌ی امر باشد، ولی از نظر عقلاً و به حکم عقل، این الزام، هرگز التزام به دنبال خود نمی‌آورد و بر اساس مبانی اسلامی چنین نظامی، نظام طاغوتی محسوب می‌شوند و از مشروعیت برخوردار نیستند. مگر اینکه شرایطی ویژه مثل شرایط جنگ و هجوم دشمن بیرونی، بر مقدرات امور حاکم گردد که در این صورت از باب تزاحم ملاکات، و لزوم تقدیم اهم بر مهم، عقل و شرع حکم می‌کنند که از باب ضرورت در این شرایط التزام به الزام آنها به طور موقت لازم است.

همچنین بر اساس مبانی توحیدی، که حق آمریت از ولایت مطلقه‌ی الهیه جلت عظمته باید سرچشمه گیرد، فرامین و الزامات صادره از هر نظام سیاسی که متصل به این هرم نباشد، از حجیت و اعتباری برخوردار نیست و نه تنها التزام نسبت به آنها واجب نیست، بلکه التزام نسبت به آنها حرام است و از مصادیق دستور طاغوت و نظیر اوامر شیطان خواهد بود.

بنابراین طبق مبانی مدرسه اهل بیت (ع) همانطور که تنها تکالیف صادر از قرآن و عترت طاهره (ع) و الزامات سرچشمه گرفته از این مبادی الزام آور است در احکام ولایی و الزامات حکومتی نیز مسأله به این منوال خواهد بود. و در مقابل فرض بالا که امر سیاسی دولت، مستلزم تبعیت و اطاعت نبود، هر گاه حکومتی بر طبق ولایت توحیدی و هرم اسلامی ولایت استقرار گردید مثل حکومت نبوی (ص) و حکومت علوی (ع) و حکومت حضرت موسی و حضرت یوسف و سلیمان و داود (ع) و دیگر انبیاء عظام الهی این حکومت‌ها، بر اساس براهین عقلی و مبانی مذکور مشروعیت سیاسی دارد.

و چنین نظام‌های سیاسی هرگاه با واژه «امر» فرمانی را صادر کند، این الزام، تکلیف‌آور است و التزام نسبت به آن واجب می‌باشد. عصیان این الزام به هیچ بهانه‌هایی چون سرما و گرما مثلاً از تبعیت این الزام شانه خالی کرد. و یا بهانه‌ی عصیان را احتمال غیر واجب و مستحب بودن الزام ذکر کرد، چنین عذرهایی قابل پذیرش نیست چراکه ماده امر بر اساس اصل و قاعده اصولی پیش گفته دلالت بر الزام و ایجاب دارد.

دوم: تطبیق «صیغه امر» بر الزام سیاسی

در بررسی دلالت «صیغه امر» چنانچه در قسمت دوم دیدیم: صیغه امر چنین نیست که همواره برای «امر» به معنای دستور به کار رود چون گاهی برای دعا و خواهش از مقام بالاتر و زمانی برای درخواست و التماس از مقام مساوی خود مورد بهره‌برداری است. بنابراین صیغه امر بر مطلق طلب وضع شده است و دلالت آن بر هر یک از دعا، التماس و امر نیازمند قرینه است. حال اگر در مقام دلالت تصویری و خطوری، بتوان با توجه به ماده و مبدء اشتقاقی که در قالب صیغه امر درآمده است، بتوان ظهور تصویری را در یکی از این سه نوع دلالت کشف کرد فهو وَاَلَا در مقام دلالت تصدیقی و ظهور تصدیقی باید صیغه حمل بر یکی از کارکردهای سه‌گانه شود.

و در این مرحله از ظهور تصدیقی چنانچه ثابت شد، مقصود از صیغه امر، صدور فرمان بوده است در این صورت است که دلالت بر الزام دارد و البته این الزام نیز از نوع الزام قطعی و حتمی خواهد بود و مادامی که قرینه‌ای در میان نباشد، حمل بر الزام غیر واجب نمی‌شود.

پس از این مرحله چنانچه در مرحله ظهور تصدیقی، حق آمریت برای امر کننده مفروض بود، در این حال الزام او، التزام آور برای مأمور خواهد بود.

طبق این نتایج: در اوامر صادره از طرف نظام سیاسی نیز این قاعده و اصل اصولی قابل تطبیق است. و همانطور که اگر در کتاب و سنت، شارع با استفاده از صیغه امر، فرمانی را

متوجه مؤمنان کرد، این امر با توجه به شرایط امر کننده و مقام خطاب، الزام‌آور است و به بهانه احتمال استحباب و غیره نمی‌توان آن را عصیان نمود.

در بحث اوامر حکومتی صادره از نظام سیاسی نیز اگر نظام سیاسی از مشروعیت لازم عقلی و شرعی برخوردار بود، امر او در مقام ظهور تصدیقی حاکی از الزام می‌باشد و هیچ کس حق ندارد آن را حمل بر رجحان یا اباحه کند.

و اما اگر نظام سیاسی عاری از مشروعیت بود، اگرچه او با استفاده از صیغه امر الزام کرده است ولی الزام او التزام‌آور نخواهد بود و مسئولیتی را متوجه مردم نخواهد کرد اگرچه از ابزار لازم در جهت وادار کردن مردم به اطاعت برخوردار باشد.

در پایان این بخش گفتنی است: اوامر صادره از مراکز قدرت، مشروع یا نامشروع، حق یا باطل، ولی الهی یا طاغوت، چنین نیست که همواره در قالب «ماده امر» یا «صیغه امر» که قالب انشائی و ایجاد است، باشد بلکه چه بسا از قالب‌های مختلف دیگری نیز همچون قالب جملات خبری بر اساس «الکناية ابلغ من التصريح» می‌شود.

در این موارد نیز اگر ظهور خطوری و دلالت تصویری گزاره‌های خبری اخبار است و در آنها انشاء و الزام در آن مشاهده نمی‌شود ولی در مقام دلالت تصدیقی وقتی قرائن کافی وجود داشت، جمله خبری نیز حمل بر الزام خواهد شد و چنانچه از جانب ولی مشروع الهی بوده و متصل به هرم توحیدی قدرت بوده باشد، التزام نسبت به این قبیل الزامات لازم خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. یکی از قواعد و اصول دیرینه‌ی مطرح شده در دانش علم اصول بررسی دلالت امر بر وجوب است.
۲. میان دلالت ماده امر و صیغه امر تفاوت‌هایی قابل مشاهده است.
۳. ماده امر در مقام دلالت تصویری ظهور در الزام دارد و در مقام دلالت تصدیقی اگر مخاطب به حق امریت گوینده معترف بود، الزام او لزوم تبعیت می‌آورد و در نتیجه دلالت بر وجوب دارد.
۴. صیغه امر، قالبی است برای صدور فرمان از طرف مقام عالی یا برای دعا و نیاز و نیایش از طرف فرد دانی و یا برای ارائه درخواست و التماس از طرف فرد مساوی.
۵. صیغه امر، وضع برای معنای جامع میان این سه شده است و در صورتی که قرینه‌ای در میان نباشد، ظهور تصویری آن جامع میان این سه است.

۶. در مقام ظهور تصدیقی اگر قرینه در میان باشد که امر از مقام عالی صادر شده است حمل بر فرمان و دستور می‌شود و نتیجه‌اش الزام است.
 ۷. اگر مخاطب معترف به مقام امریت صادر کننده صیغه امر باشد، باید آن را بر خود واجب شمرد و اطاعت کند.
 ۸. نتایج تحلیلی بالا، اختصاص به زبان عربی ندارد و در تمامی زبان‌های رایج قابل مشاهده است.
 ۹. نتایج به دست آمده در تحلیل ماده امر و صیغه امر، قابل تطبیق بر الزامات سیاسی نظام‌های حکومتی است.
 ۱۰. تنها به اوامر و الزاماتی از طرف حکومت‌ها باید پاسخ داد که از نظر جامعه تحت فرمان، مشروعیت آنها به اثبات رسیده باشد.
 ۱۱. طبق قاعده‌های یاد شده نمی‌توان الزامات نظام‌های سیاسی دارای مشروعیت را حمل بر استحباب و ترجیح نمود یا به گونه‌ای از التزام نسبت به آنها شانه خالی کرد، بلکه بر اساس دلالت و ظهور تصویری و تصدیقی که دارند، امثال و التزام نسبت به آنها واجب است.
 ۱۲. بسیاری اوقات مقام صادر کننده فرمان، به جای استفاده از ماده امر و صیغه امر، از جملات اخباری استفاده می‌کند.
- در این موارد نیز اگر قرائن کافی بر کنایه بودن وجود داشته باشد، حمل بر الزام می‌شود و اطاعت از آن با فرض اثبات مشروعیت و اعتراف به حق امریت و حق صدور دستورها و فرمان‌ها، لازم خواهد بود.

منابع

- حر عاملی، محمد حسن (۱۱۰۴ هـ.ق)؛ وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل‌البیت (ع) لإحياء التراث بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۲۹ هـ.ق.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۲ هـ.ق)؛ کفایة الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة السادسة.
- عراقی، ضیاء‌الدین (۱۳۵۵ هـ.ق)؛ نه‌ایة الافکار، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق / ۱۳۶۴ هـ.ش.
- نائینی، محمد حسین (۱۳۶۱ هـ.ق) فوائد الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.